

۱. آثار و اعمال، داستان‌های فردوسی به نغمه درآورد و تودار تلاش جانم مردم بطور
در زار پادشاه، قدرتمند و شنگر زمان، ضحاک، است، افری است در جور توجه و
تسوی از مبارزه با پند و ستم از روزگار برین، در حسیله قومی ایران که اختیار است
از تاج افکار و طرایح و عواطف تک‌سلف در نظر فرعون و انصار و «آفرینش
۵ و مظهر روح و فکر مردم کشور» سنانی دادینگی و ناکه بر دادگری، فراوان است و
داستان کاره افریجی تلاش ملت به منظور طرد قلمرو قنار و ناهی باکاران جوینده و
استقرار عدالت و حمایت از مردم بخت‌کش و معرود، در این منظومه معانی خاص دارد.
رایت است که رستم، قهرمان فردوسی و مظهر بسیاری از پندشاهان از آریه‌های نشت‌برود،
۱۰ آفریجی از او سبیل سخن رفته است. از این رو، جادارو در این مضمون: جهرا بدینر کار،
نموده‌نموده: همی فردی ز صفت‌کش و حال خورده و گویست آنا شو و با هنت که نه لفظ
با نسبت پیوسته خود استظهارنامه «سنانی ضحاک را از هم برده و زیر پای افکنده بانه
چینی وی، این پادشاه، جادارو را از تخت به پند کشید. در نظر اهل معنی، در خندنگی و
تنگو، بیعاری گوید: از دیگر قهرمانان حماسه فردوسی اگر بیشتر باشد، گوی نیست.
۱۳ یعنی از آن که ضحاک به پاندنهای ایران است باید، چندین قهرمانی استوری بود. وی
رضی از قهرمان و کارها و پندشاه را به جهلان آورند آنا چون سال‌ها گشت، به فرج،
فردوسی و ناسپاس به وزان، بر او چو شد؛ چنان که سرانجام گشت: «هر آفریجی پند
جهان آفریجی» و همن سبب، کثیری سخت دید نظیر فرعون و نمرود:

۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰

تکلیف

آرایه‌های مجاز:
به کار بردن یک کلمه در معنایی غیر از معنای لغوی و واقعی خودش.
۱. ممکن است ظرف و «محل» به جای آنچه درون آن است، آمده باشد. مثال: همه لیوان را بخور شربت
۲. ممکن است «کل» به جای جزء به کار رفته باشد. مثال: دستت را تووی دهانت نکن انگشت
۳. ممکن است «جزء» به جای کل آمده باشد. مثال: سوپیت را بده تا من بروم. ماشین
۴. آوردن «وسيله» به جای کار. مثال: مریم قلم خوبی دارد. انشا و نویسنده‌گی، خط
۵. آوردن علت و «سبب» به جای معلول و نتیجه. مثال: دیدم نفسم در نمی‌گیرد (نفس علت سخن سخن است) - تمام استعاره‌های آشکار، نوعی مجاز هم هستند، چون معنای واقعی خودشان را نمی‌دهند. مثال: هر که این آتش بخورد، نیست باد. عشق

پاره کردن استشهدانامه توسط کاهن



*استشهدانامه: گواهی‌نامه
استشهداد: طلب شهود برای گواهی
* فر (خرّه): فره: شکوه، فروغ ایزدی که به دل هر که بتابد از همگان برتری می‌یابد و از پرتو همین فروغ است که به پادشاهی می‌رسد و حد کمالات نفسانی و روحانی کامل می‌شود.

- ۱۱. کنایه: از هم درید و زیر پای افکنند (باطل کرد) - از تخت به بند کشید (خوار) و ذلیل کرد) / مجاز: تخت (حکومت)، بند (اسارت) / تضاد: تخت و بند
- ۱۲. تشبیه و تلمیح: نظیر فرعون و نمرود
- ۱۳. کنایه: منی پیوست (غرور و دعوی خدایی)، برگشت کار (سرنگون و خوار شد)
- ۱۴. تضاد: خسرو شدن و بندگی
- ۱۵. کنایه: همی کاست زو فر گیتی فروز (خوار شد)

- ۱۱. باطل شمردن گواهی دروغین ستایش ضحاک / سرنگونی و به زیر کشیدن ضحاک
- ۱۲. نفی غرور جمشید / نفی دعوی خدایی / ناسپاسی به یزدان علت سرنگونی
- ۱۳. چون نسبت به خداوند غرور ورزیده، سرنگون و بیچاره گشت.
- ۱۴. غرور در برابر خداوند باعث سرنگونی جمشید
- ۱۵. آن گوینده بزرگ و دانا چه حرف خوبی گفت که: آن‌گاه که پادشاه شدی، در بندگی خدا تلاش کن.
- ۱۶. ستایش فروتنی / تواضع در عین قدرت
- ۱۷. هر کس نسبت به خداوند ناسپاس شود، دلش از بیم و هراس پر می‌گردد.
- ۱۸. نفی ناسپاسی در برابر خدا / ناسپاس موجب هراس
- ۱۹. روزگار جمشید سیاه شد، نور و شکوه ایزدیش کم شد.
- ۲۰. سیاه روزی جمشید سلب عنايات خداوندی

(سینش - ۸۶)

- ۱۱۴. همه‌ی ابیات به‌جز بیت وصفی از خودبینی و ناسپاسی جمشید است.
۱) منی چون بیبوست با کردگار
۲) به فرمان یزدان پیروزگر
۳) به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس
۴) چون این گفته شد فرّ یزدان ازوی
- ۱۱۵. مفهوم مقابل بیت «به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس / به دلش اندر آید ز هر سو هراس» در کدام گزینه دیده می‌شود؟
۱) چو راضی شد از بنده یزدان پاک
۲) ترا چون هیچ ترسی از خدا نیست
۳) چو گشتی شناسای یزدان پاک
۴) ز خلق جهان بنده‌ای را چه باک؟
- ۱۱۶. مفهوم کدام بیت از سایر ابیات دورتر است؟
۱) چون دید زمانه که غره گشتم
۲) گر تکبر می‌کنی با خواجگان سفله کن
۳) تواضع سر رفعت افسازدت
۴) بسا رنج و سختی کت (=که تو را) آمد به روی
- ۱۱۷. بیت «بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید / بنگر که از این چرخ جفا پیشه برخاست» با کدام بیت تناسب مفهومی ندارد؟
۱) منی چون بیبوست با کردگار
۲) «حجت»، تو منی را ز سر خویش به در کن
۳) دعوی مکن که برترم از دیگران به علم
۴) کسی در آینه روی بدین صفت بیند

(فارج از کشور - ۸۷)

- ۱) شکست اندر آورد و برگشت کار
- ۲) بنگر به عقابی که منی کرد چه‌ها خاست
- ۳) چون کبر کردی از همه دونان فروتری
- ۴) کند هر آینه جور و جفا و کبر و منی



جمشید:
قول از ضحاک جمشید پادشاه ایران بود، که با آموختن برقی فنون و کارها و پیشه‌ها به حکومت رسیده بود.
چون فردینی و ناسپاسی به پروردگار بر او پیره شد، کفیری زیر نظیر فرعون و نمرود (سرنگونی به خاطر دعوی خدایی) سرانجام هم فرماندهانش به طغیان پرداختند و ضحاک او را با اهر به دو نیم کرد.

نام جویان: شجاعان، قهرمانان
گردن کشتی: سرکشی
گرویدند: پیوستند، ملحق شدن
معرب: عربی شده
اژی دهاک: اژدها
اوستا: کتاب مقدس زرتشتیان
* ابلیس: شیطان، اهریمن
مرداس: پدر ضحاک
* خوالیگر: آشپز
خورش: غذا

خورشگر: آشپز، طبّاح
منش: طبیعت، خو، خصلت
خو: رفتار، منش
کهنتر: کوچک تر
مهتر: بزرگ تر
مهترزادگان: بزرگ زادگان
دیوان: ۱. وزارتخانه ۲. دفتر اشعار
خبیث: بد ذات
* آبن: حوض کوچک
شوم: نامبارک

۷. کنایه: از پا در آورد (کشت)
۱۷. مجاز: تخت و تاج (حکومت)
۲۱. مجاز: تاریکی (ستم)

۱۳. تضاد: کهنتر و مهتر
۱۹. کنایه: خون بریزد (آدم کشتی)

۱. سرنوشت دلخراش جمشید
۲. پیروی از شیطان موجب اقدامات اهریمنی ضحاک
۳. آتش، تر و خشک را می سوزاند.
۴. «الفریق یتشبت بکل حشیش» (کسی که در حال غرق شدن است، به هر خار و خاشاکی چنگ می زند)
۵. فضای سیاه ستم و بی رحمی ضحاک

۱۱۸. در شاهنامه «مار، ضحاک، کاوه، درفش کاویان» مظهر و نماد چیست؟

- ۱) فتنه، اژدها، تلاش ملت مظلوم در برابر فساد ناکباران، پیروزی
 - ۲) فساد، دیو، ندای مردم دلیر و عدالت خواه، قیام عامه
 - ۳) اهریمن، زشتی و بدی، خشم و قهر ملت در برابر بیداد، اراده‌ی ملت دادخواه
 - ۴) منش خبیث، ابلیس، مردم رنج کشیده و ستم دیده، پیش‌بند چرمین آهنگران
۱۱۹. بیت زیر بیانگر فرجام کار به دست است.

«به آرزوش سراسر به دو نیم کرد

۱) فریدون - ضحاک ۲) ضحاک - فریدون

جهان را از او پاک بی بیم کرد»

۳) ضحاک - کاوه ۴) جمشید - ضحاک

۱۲۰. مفهوم بیت «دریاب کنون که نعمت هست به دست / کاین دولت و ملک می رود دست به دست» در کدام بیت نیامده است؟

(سراسری هنر - ۸۸)

۱) غره مشو به زور و توانایی

۲) مال و ملکی که بر گذر باشد

۳) غره مشو بدان که جهان عزیز کرد

۴) مردم آن است که دین است و هنر جامه‌ی او

آخر ضعیفی است توانا را

نکند عاقل اعتماد بر آن

ای بس عزیز کرده‌ی خود را که کرد خوار

نه یکی بی هنر و فضل که دیبایش قیامت

۱۲۱. در عبارت «شب به روز اقبال مقرون باد و روز اعدا همیشه شبگون، باعث این زحمت بی گاهی آوردن به خدمت این جناب که معاب محتاجان روزگار باد و از وصل نور حضور تو بر تو سعادت بر این موضع افکند. من جمله استراق می کردم و اعتماد و ارتفاق من به واسطه‌ی آن می افزود و از غایت فرح اهتزاز می کردم و اکنون آمده‌ام تا طوق بندگی در گردن افکنم و نطق دعا و ثنا بر زبان» چند غلط املائی وجود دارد؟

۱) یک ۲) دو ۳) سه ۴) چهار

در اوستا «موجودی سه پوزه، سه سر، شش چشم» معرب اژی دهاک (ضحاک) مظهر فوی شیطانی و زشتی و بری پرش (مرداس) مردی پاک دین بود.

■ ضحاک: پیش‌بینی اخترشناسان، نابوری تاج و تخت او توسط فریدون بود و او برای فرار از این سرنوشت به هندوستان می‌رود.

از پا در آوردن مردم و مغز سر آنان را فوراً ماران کردن نمودار، بدترین صورت جور پیشگی اوست.

■ دهاک: در اساطیر ایرانی مظهر اهریمن و بر دوش ضحاک تقسمی از فوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث بوده است.

۱. کشتن مرداس با موافقت ضحاک برای رسیدن وی به حکومت

۲. در لباس فوالیگری پالاک فروش‌های حیوانی به او می‌فورانند تا فوی بر او بیاید

۳. پوسه زدن بر دوش ضحاک و رویش در مار از کتف‌های او

۴. پیشنهاد سیر کردن ماران با مغز سر آدمیان، زمانی که پزشکان فرزانه از عهده‌ی علاج ضحاک بر نیامدند.

■ اقرامات اهریمنی ابلیس درباره‌ی ضحاک:

۱. کشتن مرداس با موافقت ضحاک برای رسیدن وی به حکومت

۲. در لباس فوالیگری پالاک فروش‌های حیوانی به او می‌فورانند تا فوی بر او بیاید

۳. پوسه زدن بر دوش ضحاک و رویش در مار از کتف‌های او

۴. پیشنهاد سیر کردن ماران با مغز سر آدمیان، زمانی که پزشکان فرزانه از عهده‌ی علاج ضحاک بر نیامدند.

۱. سرانجام نیز نامجویان به گردن کشتی برداشته و به ضحاک گردیدند و جسمه گریخت و پس از سالها ضحاک او را به جنگ آورد و به آرزو به دین گردید.
ضحاک، معرب اژی دهاک (اژدها، در داستان‌های ایرانی، مظهر فوی شیطانی است و زشتی و بدی، در اوستا موجودی است سه پوزه سه سر شش چشم، نوراد و ماله آسیب آدیمان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می‌خورده بدین معنی که ابلیس با موافقت او، بدترین مرداس، را که مردی پاک دین بود، از پادشاهی آورد. ضحاک به پادشاهی رسید، سپس در لباس خوالیگری پالاک، خورش‌های حیوانی بر دوش می‌خوراند و خوی به او می‌فورانند، سپس از پوسه زدن بر دوش اهریمنی ضحاک، او مار از دوش می‌رود و ماله زدن بر دوش می‌شود. پزشکان فرزانه از عهده‌ی علاج و درماندگی تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت زشتی گرد آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سر نشان آنها با مغز سر آدمیان است. ضحاک نیز چنین می‌کند و برای تسکین درد خود به این کار می‌پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کوهان و یا مهنزادگان به دیوان او می‌برد و جانشان را می‌گیرد و خورش‌های مغز سر آنان را بیرون می‌آورد و به مارها می‌خوراند تا در ضحاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهری است از اهریمن و در این جا نیز در دوش ضحاک می‌رود که نمشی است از فوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

۲. سرانجام نیز ضحاک به خیال خود بر آن که از پیش‌بینی اخترشناسان آلوده‌ی تاج و تخت او به دست فریدون رهد و از سقوط و کفر، جان به دوزخ، و هندوستان می‌رود تا چنان خون بریزد که بتواند در آفتاب سردن خود را با آن بشوید، سگر برین وسیله سرنوشت خود را از خویش دفع کند.

۳. در مصطلح که بنامه‌ی بنامه‌ی مار دوش می‌رود آورده‌ی بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چو بگری دانست و کسی این نمیشو است زیست، از پا در آوردن مردم و مغز سر آنان را خوار کردن تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت زشتی گرد آورد و به نزد ضحاک می‌رود و به او می‌گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران، سر نشان آنها با مغز سر آدمیان است. فردوسی بجزوی از آن روزهای بیدارها در این جمله بیت هرچه گوید

تذکره

آرایه‌ی کنایه:

- یعنی آوردن فعل یا مجموعه‌ای از کلمات یا کل جمله در معنایی غیر از معنای لغوی و واقعی خودشان.

مثال: چرا رنگت پریده؟ (چرا ترسیده‌ای)

- فرق بین مجاز و کنایه: اگر با برداشتن یک کلمه از جمله و گذاشتن یک کلمه دیگر به جای آن مفهوم جمله به شکل مورد نظر در آمد آن را «مجاز» می‌شماریم ولی اگر مجبور شدیم فعل یا گروهی از کلمات و یا کل جمله را تغییر دهیم «کنایه» است.

مثال: مولانا از دنیا دامن برچیده بود.

مجاز از مادیات کنایه از اینک دل کنده بود و دل بریده بود

نمادی از پادشاهی ضحاک مادوش

